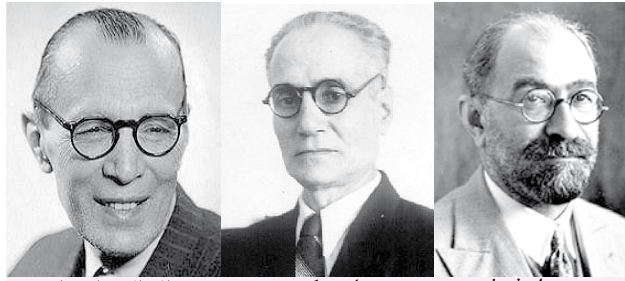


برای کلماتی که معادل فارسی ندارند، زمین و زمان را می‌گردند تا چیزی فارسی پیدا کنند و برای مثال به فیلم و زوم بگویند توژ و قیز. این روزها سره نویسی مد شده و تفاخر است. و هر چیزی که مد شود، به قول بچه‌های کفِ نواب (امروزی‌ها) خز است.



محمدعلی فروغی

سیداحمد کسروی

ملک الشعراى بهار

بعد از مشروطیت و آزادی مطبوعات روزنامه‌نگاران دنبال ساده‌نویسی رفتند اما هنوز نویسندگان زیادی بودند که در نثر خود از کلمات عربی و ترکی استانبولی و حتی فرنگی به وفور استفاده می‌کردند و بدتر اینکه قواعد زبان فارسی را هم زیر پامی گذاشتند. از آن طرف هم فارسی‌نویسان افراط می‌کردند و برای مثال ابوالقاسم آزاد مراغه‌ای مجله‌ای راه انداخت به نام "نامه پارسی" که تمام نوشته‌های نظم و نثرش فارسی بود بنابراین خیلی از شعرهای حافظ و سعدی و... را چاپ نمی‌کرد.

در آن گیر و دار کسانی هم بودند که راه میانه را پیش گرفته بودند و می‌گفتند لازم نیست کلمات عربی را که قرن‌هاست وارد زبان فارسی شده، بیرون کنیم و این بحث‌ها به آنجا کشید که سردار سپه در سال ۱۳۰۳ دستور داد وزارت جنگ و وزارت فرهنگ جلساتی بگذارند و برای کلمات خارجی جایگزین فارسی بسازند. این گروه واژه‌های جدیدی ساختند که رایج هم شدند. مثل هواپیما، هوانورد، فرودگاه، هواسنج، خلبان، آتشبار، گردان، بُنه، یورش، ارابه جنگی... اعضای این انجمن بسی متعصب بودند و می‌خواستند تمام کلمه‌های بیگانه را از زبان فارسی بیرون کنند. محمد تقی بهار برای توضیح اصطلاح "ب‌فوتی بند بود" می‌گوید: "رضاشاه در این باب [فارسی نویسی] بسیار سختگیر بود. گویند یکی از رؤسای ادارات دولتی خوزستان تلگرافی به دولت مخابره کرده بود که لفظ فوت (واحد مقیاس انگلیسی) در آن دیده می‌شد. به امر شاه آن مرد را منفصل (اخراج) کردند و رونود (رندها=باذوق) درباره‌اش گفتند فلانی به فوتی از بین رفت." در این اصطلاح، فوت انگلیسی را فوت فارسی قلمداد می‌کنند و فوت فارسی همان پُف است.

در ۱۳۱۱ وزارت فرهنگ تصمیم گرفت انجمنهای تخصصی تشکیل بدهد تا هر انجمنی برای رشته خودش واژه‌گزینی کند. یکی از این انجمنها در آکادمی طب بر گزار می‌شد تا برای کلمات خارجی پزشکی معادل فارسی بسازند. اولین کلمه‌ای که ساخته شد، کلمه فرهنگستان بود که به جای آکادمی گذاشته شد.

در آخرهای سال ۱۳۱۳ این فکر برای رضاشاه مطرح شد که برای تجدید مجد و عظمت ایران و رهانندن زبان فارسی از قید نفوذ زبانهای بیگانه تنها راه علاج این است که کلمات بیگانه را کلاً دور بریزیم و در خط و زبان فارسی تغییراتی ایجاد

کنیم. از سویی چون رضاشاه هم اواخر آن سال به ترکیه رفته و تحت تأثیر خط جدید ترکی قرار گرفته بود، دستور داد پیش از اینکه سال به پایان برسد، کمیسیونی در وزارت جنگ تشکیل شود تا غیر از واژه‌گزینی برای کلمات خارجی نظامی، برای همه لغات غیر فارسی در تمام حوزه‌ها اصطلاحات و معادلهای فارسی بسازند. این کمیسیون شتابان تشکیل شد و شتابان تر واژه‌هایی ساخت و آن را برای تصویب به وزارت جنگ داد. مقامات نظامی نیز با اصلاحاتی آنها را تأیید کردند.

فروغی و فرهنگستان

این نظامی‌گری در ساختن واژه‌های معادل و تعصب بیش از حد رضاشاه برای سره‌نویسی باعث شد که ادیبان نگران شوند. آنها دست به دامن ذکاءالملک فروغی شدند که نخست وزیر بود. خود فروغی انگار با واژه‌گزینی موافق نبود چون وقتی که پیشنهاد ادیبان را شنید، گفت "عجب باد سفاhti می‌وزد!" ضمناً چند سال پیش در یکی از سخنانش گفته بود جعل لغات (واژه‌گزینی) کار انجمنها نیست و اینها فکر می‌کنند خارجی‌ها در آکادمی‌های خود لغت و اصطلاح جدید می‌سازند اما اینطور نیست و لغتهای جدید را "اهل علم و فضل در ضمن تحریر و تقریر، از روی ذوق و سلیقه خود، هنگام ضرورت اصطلاحی اختیار می‌کنند. اگر آن را از روی قاعده و تناسب اختیار کرده باشند، آن اصطلاح بالطبع مقبول و رایج می‌شود... با اینکه فروغی به انجمنهای واژه‌ساز اعتقاد نداشت، به رضاشاه پیشنهاد کرد حالا که داریم واژه‌سازی بهتر است انجمنی در وزارت فرهنگ تأسیس شود تا این کار معقول‌تر انجام شود. رضاشاه قبول کرد و دستور فرهنگستان ایران را صادر کرد. فروغی دستگاههای لغت‌سازی افراد غیر مسئول را تعطیل کرد و انجمنهای افراطی و تفریطی را از دایره واژه‌سازی بیرون راند.

فرهنگستان ایران با سرعت بسیار و کار زیاد مشغول شد و تند تند برای کلمات عربی و انگلیسی و ترکی و روسی و... معادلهای فارسی ساخت و آنها را به وزارتخانه‌ها ابلاغ کرد. آنها برای کلمات جدید مثال نوشته بودند بنابراین هر کس طبق برداشت خودش از آن کلمات استفاده می‌کرد. در این باره کسروی در مجله پرچم نوشت:

"...بعضی از آنها [کلمات جدید] بسیار غلط و ناجبا بود و به صورت زنده و ناهمواری در لوائح و احکام پشت سر هم قطار می‌کردند..."

بعد نمونه‌هایی آورده: "رؤسای ادارات به اندامهای خود آموزش لازم را دادند!" فرهنگستان برای کلمه عضو یعنی عضو بدن معادل اندام را ساخته بود و گفته بود نگویید عضو بگویید اندام. مثال دیگر کسروی: "یکی از رؤسای دارایی در آمد فلان ملک را بایگانی کرد" علتش این بود که فرهنگستان گفته بود نگویید ضبط بگویید بایگانی و منظورش از ضبط، همان کلاسه فرانسوی بود ضبط کردن در زونکن اما مردم ضبط کردن را در معنی گرفتن به کار می‌بردند بنابراین وقتی که می‌خواستند بگویند در آمد فلان جا را ضبط کردند (در معنی گرفتند) می‌نوشتند بایگانی کردند.

احمد کسروی از کسانی بود که برای نجات زبان فارسی کوششهای زیادی کرد. او در زبانشناسی تحقیقاتی کرد و چند زبان و لهجه بلد بود مثل مازندرانی، دماوندی، شوشتری، سمنانی، سرخه‌ای، کردی، زبان پهلوی، زبانهای اوستایی، ارمنی کهن (گراپار) و ارمنی جدید (آشخاپار) و انگلیسی و فرانسه و عربی. او بهتر از دیگران درباره اصلاح زبان فارسی نظر می‌داد. کارش هم واژه‌سازی نبود چون بیشتر به این فکر می‌کرد که برای زبان فارسی دستور و قواعد تدوین کند. البته لغت هم می‌ساخت و برخی از آنها به گوش سنگین بودند ولی مثل خیلی‌های دیگر معتقد نبود که کلمات پوسیده قدیمی فارسی هوشتره‌ای را زنده کند یا کلمات عربی را که قرن‌هاست وارد فارسی شده، از این زبان بیرون کند...علاقه رضاشاه برای تغییر خط فارسی به جایی نرسید و خودش از کشور اخراج شد. شاید اگر بیست سال دیگر حکومت می‌کرد، زبان فارسی امروز ما حالش بسی خراب شده بود. او تلاش می‌کرد با ایجاد حس ناسیونالیستی و علاقه‌مند کردن مردم به فرهنگهای ایران در پیش از اسلام، کاری کند که همه فارسی خالص حرف بزنند اما این هم نشد چون واژه‌هایی که فرهنگستان می‌ساخت، به گوش مردم خوش نمی‌آمد. کلماتی هم بودند که دیگر رایج شده بودند مثل اتومبیل و ماشین و تلگراف و تلفن. برای مردم راحت نبود که به جای این کلمات بگویند گردونه آتشین و خودرو و دورنویس و دورشنو. یک سری کلمه هم بودند که نمی‌شد آنها را به فارسی ترجمه کرد. مثل کتلت، سوپ، بیفتک... خلاصه فرهنگستان هر چه سعی کرد کلمات خودش را رایج کند، موفق نشد. اما خود مردم طبق ذوقی که داشتند، برای برخی از کلمات خارجی معادل فارسی می‌گذاشتند مثل گوجه‌فرنگی و توت‌فرنگی و سیب‌زمینی. این آخری اولش ترکی بود: "یرآلما" یر یعنی زمین، آلما هم یعنی سیب درختی. بعد همین یرآلما کلمه به کلمه به فارسی برگشت و شد سیب زمینی با این فرق که در ترکی طبق قواعدشان مضاف‌الیه را اول می‌آورند اما در فارسی مضاف اول می‌آید. ادامه دارد